

بخشوده آنها را در لشکر نو بنیاد که به تفنگداران جنوب ایران<sup>۱</sup> مشهور شده بود ادغام کرد. بر رغم ترس و تردید مخالفان سایکس به اتکاء اعتماد متقابل در کار خویش موفق گردید و سرزمینهای جنوبی ایران آرامش یافت و طبیعی بود که این جریان در اوضاع افغانستان و ایالت سرحد شمال غربی هند مؤثر باشد.

درست یکسال پس از ورود پرسی سایکس به ایران در اوائل بهار سال ۱۳۳۵ ه. ق. هنگامی که عده تفنگداران جنوب ایران به حدود هشت هزار نفر رسیده بود حکومت مرکزی ایران به لشکر مزبور رسمیت داد. همزمان با این جریان چون لشکریان انگلیسی در خاک فرانسه از آلمانها شکست مختصری خورده بودند خبر این شکست توام با تبلیغات آلمانی در ایران واکنش بسیار شدیدی داشت. فرآ خواندن والی فارس مخبر السلطنه هدایت به تهران زمینه را برای آشوبهای جدیدی در فارس آماده ساخت. در آن روزگار پیر آشوب که سر حلقه جاسوسان آلمانی و اسموس<sup>۲</sup> بین بوشهر و شیراز در حرکت و فعال بود دولت جدیدی که در تهران بر سر کار آمد اعلام داشت که از آن پس لشکر تفنگداران جنوب را به رسمیت نخواهد شناخت و اندکی بعد در پاسخ به یادداشت دولت انگلیس تفنگداران مزبور را «سر بازان دولتی بیگانه» خواند. انتشار متن نامه دولت ایران به یادداشت انگلیس که در واقع عامل امنیت را در منطقه ای تازه ایمن شده از میان می برد موجب تشنج، ناراحتی، و شورش گردید. بدنبال فرار قوام الملک از شیراز، ایلخانی قشقایی، صولت الدوله که قبلاً با والی فارس و پرسی سایکس

عهد بسته بود تا حافظ آرامش باشد پیمان شکست و شیراز را محاصره کرد. به برکت سرعت عمل و تدبیر سایکس و افتادن بیماری آنفلوئزا در میان قشقائیهاکار صولت الدوله نافر جام ماند و در واقع به اصرار سایکس بود که فرمانفرما صولت را از مقام ایلخانی برکنار و آتش فتنه را خاموش گردانید.

سایکس سرداری بر ازنده و محقق دانشمند بود. نوشته هایش بیشتر در زمینه مسائل تاریخی و جغرافیائی و تراجم احوال است. از سال ۱۹۲۰ م. که به انگلستان بازگشت و از خدمت ارتش کناره گرفت تا سال ۱۹۴۵ م. که بدرود زندگی گفت مرتباً به نگارش و ایراد خطابه سرگرم بود. حاصل پژوهشهای آن محقق علاقه مند و پرکار درباره تاریخ افغانستان در دو مجلد به سال ۱۹۴۰ منتشر گردید. سایکس از آغاز سال ۱۹۳۲ تا به هنگام مرگ دبیر افتخاری انجمن شاهی آسیای مرکزی بود، و در خلال ۱۹۰۲ تا ۱۹۱۹ م به یک رشته عناوین و درجات گوناگون از آنجمله مدال طلای انجمن شاهی جغرافیائی نائل آمد.

## منابع و توضیحات فصل دوازدهم

- ۱- ن . ك . به صفحه‌های ۱۵ تا ۲۰ و نیز صفحه ۴۷ کتاب ده هزارمیل سفر یا داستان هشت سال اقامت در ایران . نوشته سایکس .
- ۲- همان کتاب صفحه ۴۵۷ .
- ۳- همان کتاب و همان صفحه .
- ۴- نیز همان کتاب و همان صفحه .
- ۵- ن . ك . به مجله جغرافیائی . چاپ لندن . شماره سال ۱۹۱۱ . صفحه ۱۵۰ .
- ۶- ن . ك . به صفحه ۱۵۶ مجله جغرافیائی . چاپ لندن . همان شماره . هم چنین برای آگاهی بیشتری درین زمینه ن . ك . به فصل هفتم کتاب جغرافیای تاریخی خراسان . تألیف مؤلف همین کتاب . تهران . ۱۳۴۸ .
- ۷- نقل از مقدمه بر جلد اول - چاپ اول ۱۹۱۵ . لندن .
- ۸- ن . ك . به صفحه ۳۳۶ تاریخ ایران، جلد دوم . تألیف سرپرسی سایکس . چاپ سوم لندن ۱۹۳۰ . هم چنین ن . ك . به سفرنامه آجودان باشی .

## فصل سیزدهم

## عارفی از صحبت رمنده

## در بیان احوال و پژوهشهای رینولد نیکلسون

نیکلسون وادوارد براون - تحصیل در کمبریج - گرایش به تصوف اسلامی - ترجمه غزل‌های دیوان شمس - انتشار مجموعه شعر و نثر شرقی - نظر آبروی در باره نیکلسون - تاریخ ادبیات عرب - تحقیقاتی در باره تصوف و عرفان - ترجمه مثنوی جلال‌الدین رومی - پژوهشهای نیکلسون درباره اشعار اسلامی - کتاب عرفای اسلام - ریشه تصوف - ترجمه‌های ناقص کتاب مثنوی - نیکلسون و رومی - درس‌گ عارفی وارسته .

مردی که نماینده فرهنگستان ایران وی را چنین می‌ستود اینک در شمار چند تن از خاورشناسانی است که شهرت بین‌المللی یافته‌اند و نامشان پس از مرگ زنده و جاوید مانده است. رینولد الن نیکلسون در ناحیه کیلی<sup>۱</sup> از توابع شهرستان یورکشیر در ۱۹ اوت سال ۱۸۶۸ میلادی (۱۲۸۵ ه. ق.) دیده به جهان گشود. افراد خانواده نیکلسون همه پدر برپسردانش پژوه و دانشمند بودند. هنری نیکلسون<sup>۲</sup> پدر رینولد در دانشگاه آبردین<sup>۳</sup> واقع در اسکاتلند استاد تاریخ طبیعی و جان نیکلسون<sup>۴</sup> پدر بزرگ رینولد یکی از محققان علوم دینی بود. مشهور است که رینولد نیکلسون جوان برای نخستین بار در کتابخانه پدر بزرگش با کتابهای دست‌نویس عربی و فارسی آشنا گردید.

از آغاز هویدا بود که نیکلسون جوان به سنت خانوادگی در پی تحقیق و تتبع خواهد رفت. مقدمات دانش‌اندوزی وی در شهر آبردین فراهم شد، سپس وی برای تکمیل تحصیلات به کالج ترینیتی<sup>۵</sup> در دانشگاه کمبریج رفت. در آن دانشگاه وی در آغاز به تحصیل زبان و ادبیات یونان و روم باستان پرداخت و سپس به عشق فرا گرفتن زبان و ادبیات فارسی و عربی آن رشته را رها کرد. وی چندی برای تکمیل معلومات خویش در زمینه عربی به لیدن و استرانبورگ رفت و در بازگشت که عشق فرا گرفتن زبان فارسی در دلش افتاده بود در همان کمبریج به درك محضر ادوارد براون<sup>۶</sup> ایران‌شناس ارجمند و پژوهنده

۱۸۶۸ تا ۱۹۴۵ م.

۱۲۸۵ تا ۱۳۶۵ ه. ق.

پس از درگذشت دانشمند نامی رینولد الن نیکلسون<sup>۱</sup> در مجلس یادبودی که از طرف فرهنگستان ایران و دانشکده ادبیات در روز چهارشنبه شانزدهم آبان ماه سال ۱۳۲۴ خورشیدی تشکیل شده بود یکی از ادبای ایران بر سبیل بزرگداشت پژوهشگر درگذشته چنین گفت:

وقتی یکی از افراد عادی بشر ازین جهان رخت بر بندد دو چشم از شمار چشمها کاسته می‌شود؛ اما هرگاه خردمند عالیمقام و دانشمند بلند پایه‌ای چون دکتر نیکلسون که بیش از نیم قرن به فرهنگ ما خدمت کرده به‌عالم دیگر شتابد در حقیقت مثل این است که هزاران وجود شریف انمیان ما رفته باشد. \* (۱)

1- Keighley      2- Henry Nicholson  
3- Aberdeen      4- John Nicholson  
5- Trinity College    6- Edward Brown

نامدار نایل آمد. علقه و احترامی که میان نیکلسون و براون پدید آمد مدت سی و پنج سال همچنان پایدار ماند. خود نیکلسون در باره آن نخستین دیدار چنین نوشته است.

اورا نخستین بار به سال ۱۸۹۱ م. (۱۳۰۹ ه. ق.) ملاقات کردم. به خوبی به خاطر دارم که سیما، شکل و شخصیت ادوارد براون در من اثری به سزایر جا نهاد؛ زیرا پر از جذبه بود و با آن چه من می‌پنداشتم هیچ شباهتی نداشت. . . این مرد که گوئی قوه تعلیم را در نهادش عجزین کرده بودند شاگردان خود را به شور و وجد می‌آورد و اگر می‌دید که ایشان را جز معرفت اندوزی مقصودی نیست در رفع مشکلات و آسان کردن کارشان به دل و جان می‌کوشید. اگر وی (براون) در زمره بزرگترین خاورشناسان جهان به شمار آید به گمان من این از آن است که وی بزرگترین کسی است که همه وجود خود را وقف تحقیق در باره زندگی، افکار، و ادبیات مردم مشرق زمین کرده است. \* (۲)

نیکلسون چندی به تدریس زبان فارسی در دانشگاه لندن سرگرم بود؛ اما در سال ۱۹۰۳ م. (۱۳۲۱ ه. ق.) که ادوارد براون را به مقام استادی زبان عربی دانشگاه کمبریج برگزیدند نیکلسون به قصد آن که در کنار دوست و استاد دیرینه خود باشد و از فیض حضورش بهره‌مند شود وظیفه تدریس زبان و ادبیات فارسی همان دانشگاه را بر عهده گرفت و تا ۱۹۲۶ م. (۱۳۴۵ ه. ق.) که ادوارد براون از جهان درگذشت همچنان در آن سمت باقی بود. با فوت براون و خالی شدن کرسی تدریس ادبیات عربی همه استادان دانشگاه به اتفاق آراء نیکلسون را شایسته چنان مقامی

دیدند. به همین سبب تا سال ۱۹۳۳ م. (۱۳۵۲ ه. ق.) که رینولد نیکلسون در شصت و پنج سالگی به سبب سالخوردگی از درس دادن کناره گرفت و شاگرد برازنده‌اش استوری<sup>۱</sup> به جانشینی وی بر مسند استادی تکیه زد مدت سیزده سال استاد زبان عربی بود. \* (۳)

یکی از قدیمی‌ترین شاگردان نیکلسون که در کمبریج نزد وی به فرا گرفتن زبان فارسی پرداخت سی. ج. ادموندز<sup>۲</sup> محقق و جهانگرد مشهور، از دوستان مؤلف است. وی درباره نیکلسون چنین می‌گوید:

وی (نیکلسون) از بسیاری جهات با ادوارد براون تفاوت‌های بسیار داشت. نیکلسون پژوهشگری به ظاهر خالی از احساسات بود. کسی بود که بدون گرافه گوئی بایستی او را از محققان مکتب آلمان بخوانیم وی دانشمندی بود پابند به روش علمی، محقق به غایت نکته سنج و دقیق. ظواهرش هیچ حکایت از دانشمندی نمی‌کرد که آن همه اوقات شریفش را صرف مطالعات دلبذیری در باره عرفای ایران و تصوف اسلامی کرده باشد. به وی که می‌نگریستی انگار نیکلسون یکی از آن مردان خشک و خالی از اندیشه بود. \* (۴)

در کمبریج ادوارد براون بزودی به استعداد و ذوق شاگردش پی برد، به ویژه که نیکلسون را شیفته تصوف اسلامی و افکار و آرای عرفان ایران دید. نیکلسون برای پایان نامه دکترای خویش دیوان شمس را برگزیده بود و در ۱۸۹۸ م. (۱۳۱۶ ه. ق.) که ترجمه گزیده‌ای از غزلیات آن دیوان به همراهی متن فارسی آنها نشریافت بر ادوارد براون مسلم شد که درباره استعداد و ذوق سلیم شاگردش به خطا

1- C. A. Storey

2- C. J. Edmunds

نرفته است. ترجمه برگزیده‌ای از غزلیات دیوان شمس چندان بر اوان را تحت تأثیر قرار داد که تا پایان عمر معتقد بود که کمتر ترجمه‌ای از اشعار شرقی را در قالب نثر انگلیسی بخوبی و درستی ترجمه نیکلسون دیده است.\* (۵) هنگام تصحیح و تدوین متون انتقادی و ترجمه اشعار فارسی و عربی، نیکلسون همواره بهترین و آبدارترین منظومه‌های سخن-سرایان مشهور را یادداشت می‌کرد و به کناری می‌نهاد. حاصل پاره‌ای از این اشعار برگزیده مجموعه وی زیر عنوان شعر و نثر شرقی است که به سال ۱۹۲۲ م. (۱۳۴۰ ه. ق.) در کمبریج به زیور چاپ آراسته شد و در آن شواهدی از طبع شاعرانی چون فردوسی، سعدی، جلال‌الدین رومی، حافظ، عطار، جامی، عنصری، دقیقی، امیر معزی، عمق، انوری، باباکوهی و دیگران دیده می‌شود.

نیکلسون در شمار آن چندتن خاورشناس بزرگ است که نهایت درجه سادگی و فروتنی را با اقیانوسی از معلومات بشری در خود جمع داشته‌اند. آربری<sup>۱</sup> شاگرد آن استاد بزرگ درباره این ویژگیهای اخلاقی نیکلسون می‌نویسد:

در وجود رینولد نیکلسون کمال فضل و دانش و منتهای سادگی هر دو جمع بود. ملاقات و سخن گفتن با او، افتادگی، و فروتنی، نیک-مردی و آدمیت او را هر چه خوبتر هویدا می‌ساخت. حتی در میان قوم انگلیس هم که به خجولی و کناره‌گیری معروفند نیکلسون رامیباست مردی از صحبت رمنده شمرده؛ اما در پس آن پرده شرم‌روئی، مهربانی و محبتی نهفته بود که ثمره عمری آشنائی با افکار بزرگترین عرفای عالم بود.\* (۶)

نگاهی به مؤلفات گوناگون نیکلسون بهترین گواه بر پهنای اقیانوس دانش و ژرفای پژوهشهای آن خاورشناس ارجمند است، به سال ۱۹۰۷ م. (۱۳۲۵ ه. ق.) هنگامی که نیکلسون فقط سی و نه سال داشت نخستین تألیف وی زیر عنوان تاریخ ادبیات عرب<sup>۱</sup> انتشار یافت. هفت سال بعد به هنگام آغاز نخستین جنگ جهانی دومین اثرش درباره عرفای اسلام<sup>۲</sup> منتشر شد (۱۹۱۴ م. برابر ۱۳۳۲ ه. ق.) و سپس به فاصله هفت سال دیگر سومین و چهارمین تألیفش زیر عنوان تحقیقاتی درباره ادبیات عرب<sup>۳</sup> و تحقیقاتی درباره تصوف اسلامی<sup>۴</sup> در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفت. اما گوئی آنچه رینولد تا اوان پنجاه سالگی کرده بود همه در حکم مقدمه‌ای از برای مهمترین تحقیق و بزرگترین اثر ادبی وی یعنی ترجمه و تهیه متن انتقادی دقیقی از مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی محسوب می‌شد. ظاهر آن تا آنجا که آگاهی داریم این کار دشوار مدت دست کم پانزده‌سالی به درازا کشید (۱۹۲۵ تا ۱۹۴۰ م. برابر ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۹ ه. ق.).

در کتاب تاریخ ادبیات عرب که از بسیاری لحاظ همانند اثر ادبی بزرگ ادوارد براون تاریخ ادبیات ایران است پروفیسور نیکلسون کوشیده است تا دورنمایی از پیدایش، نمو، وسیر تکاملی افکار و ادبیات عرب زبانان را بر خوانندگان خود عرضه دارد، و چنانکه خودش به طرز شیوایی در مقدمه آن کتاب آورده، خواسته است تا بالاترین درجه امکان

1 - A Literary History of The Arabs

2 - The Mystics of Islam

3 - Studies In Islamic

Poetry

4 - Studies In Islamic Mysticism

جریان نفوذهای گوناگونی را که به آراء و عقاید ادبای عرب زبان شکل بخشیده است معین و روشن سازد. این کتاب که برای نخستین بار در ۱۹۰۷ میلادی بچاپ رسیده هنوز پس از گذشت شصت و پنج سال خوانندگان و خریداران فراوان دارد و همین خودگواهی بر ژرف بینی و دقت و احاطه پروفیسور نیکلسون تواند بود. شاید علت رغبت خوانندگان به تاریخ ادبیات عرب تألیف نیکلسون آن باشد که هنوز پس از متجاوز بر نیم سده مبتدیان آنرا زیاد ابتدائی و خوانندگان عادی آنرا زیاد پیچیده و علمی نمی بینند. در این کتاب نیکلسون علاوه بر ادبیات و شرح دقیقی از عادات و رسوم تازیان به اجمال و با شیوه ای بسیار روشن و ساده سیر نهضت های عقلی جهان اسلام از آن جمله ظهور خوارج و شیعیان و آزادی فکران و اهل تصوف را تشریح می کند. وی به تفصیل از مقام و آزادی زن در جامعه پیش از اسلام یاد کرده است و نشان میدهد که چگونه رویهمرفته زن نفوذ فراوانی داشت، چرا درگزینش همسر آزاد بود، و اگر در خانه شوهر اذیت و آزار می دید می توانست آزادانه به میان قبیله و عشیره خود بازگردد.\* (۷)

نیکلسون در کتاب تحقیقاتی در باره اشعار اسلامی به اجمال اشاره ای به آغاز رواج و نمود ادبیات فارسی نیز کرده است. این بخش از پژوهشهای وی مبنی بر اطلاعاتی است که مؤلف از کتاب لباب الالباب عوفی گرفته است. با این همه نباید پنداشت که نیکلسون فقط از منابع گوناگون بهره می گرفته و از خود چیزی مایه نمی گذاشته است. بحث دقیق و جامع وی از آرای فلسفی و دینی ابوالعلاء معری شاعر بزرگی

عرب زبان با ترجمه های مفصلی از اشعار معری گواه بارزی بر اصالت کار نیکلسون است. چنان که نیکلسون نشان داده است ابوالعلاء معری یکی از پاکدامن ترین، شرافتمندترین و آزادفکرترین سخن سرایان قوم تازی بوده است. معری بمانند پاره ای از بهترین شعرای ما ایرانیان توانست در خلال اشعار آبداری فساد محض سیاسی، اجتماعی و دینی جامعه عرب را به شیوه بارزی نشان دهد. از آن جا که معری کاملاً پای خود را از جامعه خود فراکشید و گوشه تنهایی اختیار کرد توانست خود را از هر گونه آلودگی برکنار نگهدارد و معایب جامعه را فاش کند. به پایمردی تحقیق نیکلسون به آسانی در میابیم که چگونه معری طرفدار مکتب اصالت تعقل گردید و چرا وی از قیود، تشریفات، و تکلفات ظاهری دین برید، و معتقد شد که فقط باید به خدمت خداوند کمر بست و بندگان را در پرستش نیازی به شریعت نیست. خداوند که آفریدگار دو جهان است به انسان عقل عطا فرموده و در واقع بشر می تواند بکمک تعقل از هر گونه قید و بندی برهد و از نعمت آزادی برخوردار شود.

کتاب دیگر نیکلسون زیر عنوان «عرفای اسلام»<sup>۱</sup> به گفته خود آن دانشمند حاصل بیست سال پژوهشهای وی برای تدوین یک دوره تاریخ عمومی تصوف اسلامی بود. نیکلسون این کتاب را با قدیمی ترین روایات در معنای تصوف، پیدایش و تکامل تدریجی آن آغاز می کند و خاطر نشان می سازد که پیشینیان مذهب تصوف را، راه رسیدن به حق می دانستند. سپس وی در بیان معنی صوفی سخنانی را که درین زمینه گفته شده تکرار می کند

و ترجیح می‌دهد پیر و خاورشناس و پژوهشگر بزرگ آلمانی نلدکه<sup>۱</sup> باشد که معتقد بود لفظ صوفی از صوف آمده که بمعنای پشم باشد و چون نخستین عرفای اسلامی مانند رهبانان عیسوی به پشمینه پوشی خو گرفته بودند و دور از انبوه خلق و غوغای جامعه می‌زیستند لذا آنها را صوفی خواندند.

به نظر پروفیسور نیکلسون بی‌شک ریشه اصلی و رشد و نمو تصوف بعد از اسلام همانند تصوف در دیگر ادیان جهان معلول شرایط و علل کلی بود نه عوامل بخصوص خارجی. مثلاً هرج و مرج اوضاع سیاسی در عهد خلفای اموی، گرایشهای شکاکانه اوایل عهد خلفای عباسی، و به ویژه شکل ظاهری و خشک پاره‌ای از تعالیم مسلمانان غیر ممکن بود منجر به ایجاد نهضت‌های مخالفی نگردد و از میان جامعه عواملی بزیان حکومت روحانی اسلام و ایمان کورکورانه متعصبین سر به شورش برندارند. \* (۸) درین کتاب بر روی هم نیکلسون ضمن شرح احوال متصوفه جهان اسلامی تشریح می‌کند که نمو و پیدایش، تحول و تکامل تصوف مدیون کدامین مذهب و مکتب فلسفی است و نشان می‌دهد که چسان آرای عیسویت، حکمت نوافلاطونی یونان، گنوستیسیزم یا عقاید عرفانی مذهب بودا و بالاخره اعتقاد به وحدت وجود که در ودا<sup>۲</sup> کتاب مقدس هندوان آمده در افکار متصوفه اسلامی مؤثر افتاد و به تفصیل از سخنان رابعه، دختر کعب، حسن بصری و دیگران نقل می‌کند.

کتاب عرفای اسلام درشش فصل تدوین شده است که نخستین فصل آن اختصاص به طریقت دارد. در این فصل مؤلف نشان میدهد که طبق

موازین و آئین تصوف چگونه سالک باید از مراحل و مقامات گوناگون مانند توبه، فقر و کشتن نفس بگذرد و به سر منزل رضا و توکل برسد تا به وصال حق نائل آید. فصل دوم درباره روشنی ضمیر انسان و جذب و فصل سوم در بیان عرفان و معنی آن است. در چهارمین، پنجمین و آخرین فصل کتاب نیکلسون به تفصیل از عشق ربانی، امامان و معجزه‌ها و بالاخره فنا و بقا بحث می‌کند، و از گفتار و کردار منصور حلاج سخن می‌راند. جای شك نیست که نیکلسون هنگام تألیف این کتاب سرگرم گردآوری همه گونه اطلاعات درباره عرفان و متصوفه اسلامی بوده و همواره به کتاب مثنوی مولانا جلال‌الدین نظر داشته است. آنچه در این مورد زیر - بنای پژوهشهای نیکلسون را تشکیل می‌داد و بعداً انگیزه‌ای از برای ترجمه اثر بزرگ و جاودانی مولانا رومی گردید سه ترجمه ناقص بود از این قرار:

اول - خلاصه ترجمه کتاب مثنوی از دانشمند فارسی دان ٹی، ایچ، وین‌فیلد<sup>۱</sup> که نزدیک به پایان سده نوزدهم میلادی در لندن به چاپ رسید.

دوم - ترجمه دفتر اول مثنوی از سر جیمس ردهاوس<sup>۲</sup> که به سال ۱۸۸۱ میلادی در لندن چاپ شده بود.

سوم - ترجمه دفتر دوم مثنوی به همراهی تفسیر و توضیحاتی از سی. ٹی. ویلسون<sup>۳</sup> که به سال ۱۹۱۰ در لندن انتشار یافته بود.

کتاب تحقیقات در باره تصوف اسلامی<sup>۴</sup> که به سال ۱۹۲۱

1- E. H. Whinfield 2- Sir James Red House  
3- C. E. Wilson 4- Studies In Islamic Mysticism

میلاادی در کمبریج منتشر شد در واقع دنباله پژوهشهای نیکلسون در پیرامون احوال و کرامات عرفای بزرگ اسلامی است. درین کتاب نیکلسون فصل اول یا به سخن دیگر هفتاد و شش صفحه از مطالب خود را (که در حدود یک سوم کتاب باشد) به شخص **ابوسعید ابی الخیر** اختصاص داده و ضمناً به تفصیل از قدیمی ترین مراجع مانند دست نبشته بدون عنوان و بی نام موزه بریتانیا به شماره یاد می کند. در مقام توضیح بی مورد نیست بگوئیم که محقق ارجمند روسی **ژوکوفسکی**<sup>۱</sup> ضمن تهیه کتابی بر اساس متن دست نبشته موزه بریتانیا که به سال ۱۸۹۹ میلادی در **پتروگراد**<sup>۲</sup> روسیه به چاپ رسید عقیده داشت که نسخه دست نبشته موزه بریتانیا درست عین کتاب احوال و سخنان **شیخ ابوسعید ابی الخیر** است. می دانیم که کتاب احوال و سخنان **شیخ ابوسعید ابی الخیر** بدست مردگمنامی که یکی از بنی اعمام **محمد بن منور**، نیره ابوسعید بوده فراهم و مدون شده است. ظاهراً **محمد بن منور** کتاب احوال و سخنان را اساس کار خویش ساخته و بر آن شالوده کتاب **اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید** را نگاشته و آن را به **غیاث الدین محمد**، فرزند سام، شاه غوری هدیه کرده است. نیکلسون بر اساس این دو کتاب و نوشته های **شیخ فریدالدین عطار** در تذکرة الاولیاء و هم چنین مطالب **نفحات الانس جامی**، شرح حال بسیار جامع و مفصلی از **ابوسعید** تهیه کرده است که حتی تا به امروز کامل ترین بیوگرافی آن عارف بزرگ به شمار می آید.

صرف نظر از ترجمه احوال و آرای **شیخ ابوسعید ابی الخیر**

مقداری از مطالب همین کتاب حصر بر شرح حال و پاره ای از سخنان **عبدالکریم جیلی** و **ابن الفارض** است. نیکلسون به تفصیل از عقیده جیلی درباره انسان کامل یاد می کند و خاطر نشان می سازد که شاید جیلی نخستین عارف اسلامی باشد که به توجیه عمل شیطان پس از رانده شدن از بارگاه الهی اشاره کرده است. جیلی معتقد است که در بازپسین روز این جهان ابلیس دوباره جای خود را در عرش آفریدگار باز می یابد و نبرد کنونی میان انسان و شیطان سرانجام بی پایان می رسد \* (۹)

پیشتر اشاره رفت که اساس کار **پروفسور نیکلسون** در زمینه پژوهشهای عرفانی کتاب **مثنوی مولانا جلال الدین رومی** بود. نباید ضمناً از خاطر دور داشت که وی از منابع دیگری مانند **کشف المحجوب هجویری**، تذکرة اولیاء **شیخ عطار** و بالآخره کتاب **اللمع فی التصوف** تألیف **ابونصر پسر سراج طوسی** نیز بهره فراوان برده است. اما توجه دقیق به پژوهشهای نیکلسون درباره این موضوع نشان میدهد که وی از عطیه ای بی مانند یا به سخن دیگر از بینشی شاعرانه برخوردار بود؛ لذا شگفتی نیست اگر می بینیم که تصوف اثری ژرف در روحیه وی به جا نهاد. اهمیت این عامل به حدی است که در میان دیگر پژوهشگران غربی مانند نیکلسون را کمتر می یابیم و در میان کسانی که درباره تصوف و عرفای اسلامی مطالعه کرده اند وی را از دیگران به مراتب دقیق تر، صمیمی تر و ژرف تر می بینیم.

در میان عرفای ایران بی شک **مولانا جلال الدین رومی** بیش از دیگران در ذهن نیکلسون اثر ژرفی به جا نهاد؛ و مسلماً به همین سبب هم بزرگترین کامیابی آن پژوهشگر گرانمایه در عالم تحقیق همانا تهیه

متن انتقادی دفترهای مثنوی همراه با ترجمه انگلیسی آنهاست که بی شک بر سر آن دست کم پانزده سال رنج برده است. در مقدمه شیوای انگلیسی این اثر نیکسون به بهترین طرز جلال‌الدین مولوی را به خوانندگان خود معرفی می‌کند، و از جمله می‌نویسد:

جلال‌الدین مولوی رومی عالی‌ترین ترجمان نبوغ عارفانه ایرانی بوده است. در چشم انداز پهناور ادبیات عرفانی ایران، مولوی به منزله کوه به‌غایت بلندی است که بسیاری از دیگر شاعران ایران در مقام قیاس با وی فقط حکم کوهپایه‌هایی را دارند. \* (۱۰)

به‌گواهی یکی از شاگردان برازنده رینولد نیکسون که سالیان دراز از نعمت دوستی با استاد ارجمند خویش برخوردار بود، مصحح کتاب مثنوی در مدت بیست‌سالی که سرگرم تصحیح و چاپ آن اثر بزرگ بود کمتر اتفاق افتاد که شبی زودتر از یک ساعت پس از نیمه شب از کتابخانه‌اش بیرون آید. به گفته همان شاگرد، ترجمه کتاب مثنوی که شاهکار فضل و تحقیق و کوشش و دقت است خود به تنهایی کافی است که نام محقق را جاویدان سازد؛ اما باید توجه داشت که چاپ و ترجمه و نگارش تفسیر مثنوی فقط یکی از کارهای مهم نیکسون بود. \* (۱۱)

صرف نظر از آن کار پراچ و مغتنم، به همت رینولد نیکسون کتابهای چندی از آن جمله شرح دیوان ابن عربی زیر عنوان ترجمان الاشواق به سال ۱۹۱۱ میلادی، کتاب *اللمع فی التصوف* تألیف ابونصر پسر سراج طوسی همراه با فهرست زنان و مردان و جای‌ها و اصطلاحات صوفیه در سال ۱۹۱۴ میلادی، جلد اول تذکرة الاولیاء شیخ عطار در ۱۹۰۵ میلادی و جلد دوم همان کتاب در سال ۱۹۰۷ میلادی

و هم چنین *کشف‌المحجوب* هجویری که یکی از مهمترین کتابهای فارسی در تاریخ تصوف و آرای عرفای بزرگ اسلامی است بار نخست در ۱۹۱۱ و بار دوم به سال ۱۹۳۶ میلادی در لندن به چاپ رسید.

آنچه تا اینجا بر شمرديم فهرست کارهای تحقیقی این استاد از مردم‌گریز و شرم‌رو در طی هفتاد سال بود. در خلال این هفتاد سال دانشگاه‌های مختلف جهان و انجمن‌های مهم و معتبری چون *انجمن‌شاهی آسیائی لندن* پیاس خدمات علمی نیکسون وی را به دریافت درجه‌های علمی، عناوین افتخاری و مدال‌های زرین مفتخر ساختند. در خردادماه سال ۱۳۲۲ شمسی اعضای فرهنگستان ایران متفقاً نیکسون را به پاس خدماتش به عضویت وابسته فرهنگستان درآوردند. وی در نامه‌ای به تاریخ سوم ماه مارس ۱۹۴۴ به دکتر صدیق رئیس فرهنگستان چنین نوشت:

از این که من به فرهنگستان ایران و دانشمندان بزرگ آن کشور وابستگی پیدا کرده‌ام مشغوف و مباهی‌ام. بزرگترین افتخاری که ممکن بود نصیب من بشود همین است که کارهایم در زمینه ادبیات، فلسفه و مذهب ایرانی نزد آن فرهنگستان مقبول افتاده است. \* (۱۲)

بروز جنگ جهان سوز دوم و بمبارانهای پیاپی شهرهای انگلیس نیکسون را از کنج خانه و گوشه کتابخانه‌اش در کمبریج آواره ساخت. سرانجام آن پژوهشگر سالخورده که چشمانش بر اثر افراط در کار ضعیف شده بود در گوشه‌ای از سرزمین ویلز<sup>۱</sup> به تاریخ ۲۷ اوت ۱۹۴۴ میلادی (۵ شهریور ۱۳۲۴ خورشیدی) از جهان درگذشت. سه روز بعد

روزنامه تایمز<sup>۱</sup> لندن در سوگ آن دانشمند بزرگوار مقاله مفصلی به چاپ رسانید که در خلال آن از جمله چنین نوشته بود:

تنها چاپ متن کتاب و ترجمه و تفسیر مثنوی خود به تنهایی برای کسب شهرتی جهانی کافی بود. این اشتها در بازپسین مراحل عمر نصیب نیکلسون گردید. سراسر زندگی آن دانشمند، چه از لحاظ غنا و وسعت فکر، و چه از نظر صحت تحقیق و اصالت تشخیص و چه از لحاظ پرکاری شگفت انگیز بوده است. \* (۱۳)

اندکی پس از آن که خبر درگذشت پروفیسور نیکلسون در تهران پراکنده شد استاد بزرگ و دوست مشفق من شادروان بدیع الزمان فروزانفر که خود بزرگترین ترجمان افکار عرفانی مولانا جلال الدین طی صد سال گذشته در ایران بوده است چکامه‌ای در سوگ نیکلسون سرود که از خلال آن سوز و اشتیاق فراوان آن دانشمند به دیدن مترجم انگلیسی مثنوی آشکار است. \* (۱۴)

اکنون برای تیمن این مبحث را با چند بیتی از آن چکامه به پایان

میاوریم:

من بظاهر ندیده روی ترا      روی در پرده خفا کردی،  
دل من پویه وصال تو داشت،      چون بهجراثش مبتلا کردی؟  
جان منت آشنای دیرین بود،      از چه بر آشنا جفا کردی؟  
هیچ بیگانه این جفا نکند:      که تو با یار آشنا کردی!  
هم خدایت جزای خیر دهد،      کاین زمان روی در خدا کردی.

### منابع و توضیحات فصل سیزدهم

- ۱- نقل از بیانات دکتر عیسی صدیق در مجلس تذکر نیکلسون.
- ۲- ن. ک. به روزگار نو - جلد سوم. شماره دوم. لندن. سال ۱۹۴۴.
- ۳- استوری مؤلف راهنمای ادبیات ایران مشتمل بر همه نسخه‌های دست‌نشته موجود جهان است که جداگانه درباره او سخن گفته‌ایم.
- ۴- از گفت و شنودهای میان سی. ج. ادموندز و مؤلف این کتاب.
- ۵- درباره ترجمه غزلهای دیوان شمس در فصلی جداگانه سخن گفته‌ایم.
- ۶- ن. ک. به مقاله پروفیسور آربری در مجله روزگار نو - ص ۷. جلد سوم شماره دوم.
- ۷- تاریخ ادبیات عرب - تألیف دینولد نیکلسون. صفحه ۸۷.
- ۸- ن. ک. به عرفای اسلام تألیف پروفیسور نیکلسون. صفحه ۳۸۴.
- ۹- ن. ک. به کتاب تحقیقات درباره تصوف اسلامی - صفحه‌های ۱۲۰ و ۱۲۱.
- ۱۰- ن. ک. به مقدمه بر جلد اول - دفتر اول کتاب مثنوی. صفحه‌های ۲۶ و ۲۵ لندن. چاپ ۱۹۵۶.
- ۱۱- روزگار نو. صفحه ۵. جلد سوم. شماره دوم. سال ۱۹۴۴.
- ۱۲- ن. ک. به همان شماره از مجله روزگار نو. صفحه ۵. از نامه مورخ ماه مارس ۱۹۴۴ که نیکلسون به دکتر صدیق نوشته است.
- ۱۳- شادروان استاد فروزانفر تا چندین سال پس از مرگ نیکلسون چه کتباً و چه حضوراً از مؤلف این کتاب درباره بازماندگان نیکلسون جویامی شد و به توسط همین مؤلف برای آنها پیامهای تشکر آمیز و دوستانه می‌فرستاد. افسوس که هرگز اتفاق ملاقات میان آن دو روی نداد. رحمت خداوند بر هر دو آنان باد.

## فصل چهاردهم

### پژوهشگری افسانه‌ای

#### در بیان احوال و آثار ولادیمیر مینورسکی

تحصیل حقوق قضائی در مسکو - فراگرفتن زبانهای شرقی -  
مأموریت در ایران - عضویت کمیسیون تعیین مرز - خط مینورسکی -  
بروز جنگ - حرکت به پاریس - ترك خدمت سیاسی - تدریس در  
پاریس - آشنائی با محمد قزوینی - مقالات مینورسکی به فرانسه -  
حرکت به لندن - نمایشگاه هنر ایران - آغاز تدریس در دانشگاه لندن -  
ارتقاء بدرجه استادی - بازنشستگی و اقامت در کمبریج - سفر به روسیه -  
شرکت در کنگره خاورشناسان - آثار مهم مینورسکی - فضائل و  
درگذشت وی .

(۱۹۶۶ - ۱۸۷۷)

روز بیست و پنجم ماه مارس سال ۱۹۶۶ میلادی (برابر پنجم  
فروردین ماه ۱۳۴۵ خورشیدی) دانشمند ایران شناسی از جهان درگذشت  
که نزدیک به نودسال دل و جان خود را در گرو دانش و پژوهشهای تاریخی  
و ادبی نهاده بود . ولادیمیر فتودورویچ مینورسکی<sup>۱</sup> در دامان  
خانواده‌ای از طبقات میانه اجتماع روسیه در پنجم فوریه سال ۱۸۷۷ م .  
(برابر ۱۷ بهمن ۱۲۵۵ خورشیدی) در دهکده کورچهوا<sup>۲</sup> واقع بر  
کنار رود ولگا<sup>۳</sup> چشم به جهان گشود . مینورسکی دوره تحصیلات ابتدائی  
خویش را در شهر مسکو دید و هم در آن شهر بود که چهارسالی از عمر  
خویش را (۱۸۹۶ تا ۱۹۰۰ م .) صرف فراگرفتن حقوق قضائی کرد و  
پس از طی مدارج دانشگاهی در دانشکده لازاروف<sup>۴</sup> سه سال نیز سرگرم

1- Vladimir Feodorovich Minorsky

2- Korcheva

3- Volga

4- Lazarov

فرا گرفتن زبانهای شرقی بود. سرانجام وی در بیست و شش سالگی به خدمت وزارت امور خارجه روسیه تزاری درآمد و یک سالی بعد چون به زبان فارسی آشنا شده بود به تهران فرستاده شد تا در سفارت روس خدمت کند.

نخستین دوران مأموریت مینورسکی در ایران چهار سال به درازا کشید و سرانجام در ۱۹۰۸ میلادی بود که ابتدا در سن *یپتر زبورسکی* و سپس در ترکستان مأموریت یافت و بالاخره در سال ۱۹۱۲ میلادی به مقام رایزنی سفارت روس در استانبول منصوب گردید. هنگام اقامت در استانبول مینورسکی مطالعات خود را درباره دستور زبان و ادبیات فارسی همچنان دنبال می کرد و سودای رفتن به ایران را در سر داشت. در گرما گرم این مطالعات و ادامه انجام وظایف رایزنی به سال ۱۹۱۳ میلادی به دستور دولت متبوع به عضویت کمیسیون تعیین مرز میان ایران و عثمانی درآمد و در چنین مقامی بود که به گفته یکی از دوستان مطلعش نقش مهمی را به سود کشور ایران ایفا کرد. \* (۱) کمیسیون تعیین مرز مرکب از سه نفر نماینده می شد. *سر آرنولد ویلسون*<sup>۱</sup> از جانب دولت بریتانیا، *ولادیمیر مینورسکی* از طرف دولت تزاری روسیه و *اعتلاء الملک خلعت بری* به نمایندگی دولت ایران ناگزیر بودند مرز میان ایران و عثمانی را دقیقاً معین کنند. ظاهراً این مشکل ترین وظیفه سیاسی بود که مینورسکی خود را با انجام آن رو برو می دید. کمیسیون ناگزیر بود بدون دسترسی به پیشینه موجود یا اسناد و مدارکی واضح مرزی را که از *بندر فاو*<sup>۲</sup> آغاز می شد و تا دامنه کوه *آزارات* امتداد می یافت یعنی مسافت بیش از دو

هزار کیلومتر را دقیقاً روی کاغذ بیاورد؛ و انجام این مهم مسلماً بدون وجود مینورسکی در آن کمیسیون میسر نمی بود. در آن مأموریت برای نخستین بار آگاهی مبسوط و ژرف مینورسکی بر تاریخ و جغرافیای ایران به ثبوت رسید و همین امر دشواریهای را که کمیسیون در جلو داشت رفع کرد و میان دو کشور ایران و عثمانی مرز جدیدی بوجود آمد که تا این تاریخ هنوز به «خط مینورسکی» شهرت دارد.

دراوان جوانی هنگامی که مینورسکی تازه به خدمت وزارت خارجه روسیه درآمد بود با دختری *تاتیانا الکسیونا*<sup>۱</sup> نام که دوشیزه‌ای دانشمند و کتابخوان بود وصلت کرد. با آن که مینورسکی در این پیوند هرگز صاحب اولادی نگردید و به گفته خودش تا باز پسین لحظه زندگی، کتابهایش به منزله فرزندانش بودند، وی در قمار ز ناشوئی کامیاب شد چه *تاتیانا*، بانو مینورسکی، در بیشتر اوقات زندگی به ویژه هنگامی که روزگارشان تیره گردیده بود دوستی وفادار، زنی دلسوز و مصاحبی غمخوار باقی ماند. اما در آغاز ازدواج، یا به سخن دیگر ایامی که مینورسکی را به عنوان دبیر سفارت به تهران فرستاده بودند، هنوز *ولادیمیر و تاتیانا* مینورسکی هیچکدام مزه تلخی‌های زندگی را نچشیده و از آنچه سر نوشت در آستین داشت آگاه نشده بودند.

بروز جنگ جهانی، از هم پاشیدگی اوضاع ایران و سستی مبانی حکومت مرکزی از یک سو و اتحاد ناگهانی میان روس و انگلیس از سوی دیگر، تعادلی را که در عرصه سیاست بین المللی وجود داشت بر هم زد و این جریان به زیان ایران تمام شد چنانکه هنگام تعیین مرز نهائی

میان دو دولت عثمانی و ایران کفه به سود اولی چرید. مینورسکی که قبال برای حفظ منافع ایران، نه به اشاره دولت روسیه تزاری بل به حکم مروت، کوشیده بود مراتب تأسف خود را از این جریان طی نامه‌ای به یکی از دوستان صمیمیش در ایران چنین ابلاغ داشت:

من خیلی تعجب می‌کردم و تأسف می‌خوردم چرا نمایندگان دولت ایران درین موارد بسیار مهم با فشاری نمی‌کردند و در حفظ منافع کشور خویش سهل‌انگار بودند؛ بطوری که در نتیجه من مجبور شدم به سفارت خود اعتراض کنم و بگویم که جریان امر منطبق با موازین حق و عدالت نیست. \* (۲)

از بخت بد صدای ضعیفی که در مقام دفاع از حقوق ایران و پایداری کردن موازین حق و انصاف از حلقوم دبیر ساده‌ای بیرون می‌آمد در برابر علقه محکم و پیوند مصلحت سیاسی روس و انگلیس ثمری نداشت. اتحاد نامیمون روس و انگلیس سپنجی بود چه در اکتوبر ۱۹۱۷ انقلاب بلشویک و روی کار آمدن اشتراکیون در روسیه ورق را برگردانید. در خلال این احوال مینورسکی همچنان در مقام خویش باقی ماند و در آن ماههای پر آشوب اولیاء سفارت روس در تهران که به ژرف بینی، سیاستمداری و آگاهی وی خستو بودند همواره در حل دشواریها از آن مرد نیک اندیش چاره جوئی می‌کردند. تا سال ۱۹۱۹ میلادی که دو سال از انقلاب کبیر روسیه می‌گذشت مینورسکی بر سبیل کاردار سفارت روس در تهران به انجام وظیفه سرگرم بود. سپس به میل خویش رهسپار پاریس شد و چندی را در خدمت سفارت روس در آن شهر گذرانید؛ اما دیگر از خدمت در دستگاه دولتی بیزار بود، به ویژه که انجام وظیفه را در قبال تحولات

شگرفی که در میهنش روی داده بود فوق‌العاده دشواری یافت. لذا از خدمت در سفارت صرف‌نظر و معلمی پیشه کرد.

زندگی جدید و دوره فرهنگی عمر مینورسکی از سال ۱۹۲۳ میلادی (برابر ۱۳۰۲ خورشیدی) آغاز می‌شود چه در آن سال بود که رسماً آموزگار زبان و ادبیات فارسی و چند سالی بعد مدرس فارسی و ترکی دانشکده ملی زبانهای زنده شرقی<sup>۱</sup> در پاریس گردید. این دوره را مینورسکی تلخ‌ترین و دشوارترین دوران زندگی خویش یافته است چه بریدن از شغل سیاسی و پیوستن به کلاس درس آن هم برای مردی که پا به آستانه چهل و شش سالگی نهاده باشد به ویژه در گوشه غربت آسان نیست. هنوز در این مرحله محقق بزرگوار آواره دوست و آشنائی نیز نداشت. چندین بار به سراغ محققان ایرانی شتافته بود تا مگر در محفل دنج آنان زنگ غم را از آئینه خاطر بزاید؛ اما ایرانیان نیز که قبای وطنشان به حنای روسیه رنگین شده بودند نسبت به مینورسکی نظر خوشی نداشتند و رغبتی به معاشرت با وی نشان نمی‌دادند. دوران تنهایی و گوشه‌گیری مینورسکی زود گذر بود چه بزودی محفل ایرانیان پاریس که سر حلقه آن میرزا محمدخان قزوینی بود به مقام واقعی مینورسکی پی بردند و او را گرامی شمردند. اندک‌اندک همه دانستند که مینورسکی کمال فضل را با فروتنی در خود جمع دارد. دیدند که آن پژوهشگر آواره بجدی در یافتن حقایق و دانستن جزئیات قضایا کنج‌جاکو و سمج است که از پرسش‌های مکرر هرگز خسته نمی‌شود، از ندانستن هیچگاه شرمنده نیست و با کمال شکیبائی در پی یافتن مجهولات

روان است .

مینورسکی هفت سالی را از ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۰ میلادی در پاریس به تدریس و تحقیق می گذرانید و آنچه در این دوران هفت ساله از کلاک وی تراوش کرده است صرفاً به زبان فرانسه است . اکثر تحقیقات مینورسکی در این دوره به صورت مقالات مفصلی است که وی برای *دائرة المعارف اسلامی چاپ لیدن* نوشته است . اصل تمامی این مقاله ها را مینورسکی به فرانسه می نوشت و هیأت امنای *دائرة المعارف* یاد شده آنها را به دو زبان آلمانی و انگلیسی ترجمه و در آن کتاب درج می کردند .

سال ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۹ خورشیدی) نقطه عطفی در تاریخ زندگی مینورسکی است . در آن سال که *نمایشگاه هنر ایران*<sup>۱</sup> به همت مقامات دولتی و به اتکاء جدیدت سفیر ایران در لندن *میرزا حسین خان علاء* در خانه دائمی فرهنگستان و نگارستان ملی بریتانیا بر *لینگتون هاوس*<sup>۲</sup> دائر می شد از ولادیمیر مینورسکی دعوت کردند که پاریس را ترک گوید و در لندن به تهیه کاتالوگ یا راهنمایی برای نمایشگاه آثار ایران کمک کند . مینورسکی شش ماه تمام بر سر تدوین و چاپ آن کتاب راهنما که نموداری از وسعت اطلاعات و دانش همه جانبه وی بود صرف وقت کرد . در اثناء این مدت پیوند میان وی و میرزا محمد خان قزوینی روز بروز استوارتر می گردید و چنان که خود مینورسکی کرا را در پایان نوشته های خویش یاد آور شده است در بیشتر پژوهشهای علمی و ادبی از شادروان قزوینی بهره گرفته و دانش پروری آن محقق ایرانی را ستوده است . در واقع حق شناسی، پاکدامنی، فروتنی و صفای باطن از ویژگیهای آن

1- Persian Art Exhibition

2- Burlington House

پژوهشگر مؤمن بود و چنانکه شادروان *تقی زاده* درباره آن رادمرد گفته است :

صفات و فضائل بی‌مثال او منحصر به علم وسیع او نبود که در تاریخ ایران بعد از اسلام و ادبیات فارسی ، به عقیده من او را شماره اول در خارج ایران می توان شمرد، بلکه مراتب صداقت و صفا و اخلاق پاک او بی‌مثال بود و من هرگز اگر هم به اندازه خود او زنده ماندم آن دوست فوق‌العاده صمیمی را فراموش نمی کنم و امید من آن است که هموطنان ادیب و فاضل ما نیز در قدردانی از او و علم و اخلاق ستوده او کوتاها تر از من نباشند . \* (۳)

پس از چندی اقامت در لندن به دعوت *سردنیسون راس*<sup>۱</sup> که دانشکده ادبیات و زبانهای شرقی و افریقائی لندن<sup>۲</sup> را بنیان نهاده بود مینورسکی به سال ۱۹۳۲ میلادی دانشیاری زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران بعد از اسلام را پذیرفت و پنج سال بعد که دنیسون راس به سن بازنشستگی رسید وی بدرجه استادی ارتقاء یافت؛ اما مینورسکی دانشمندتر از آن بود که فریفته این گونه عناوین میان تهی گردد و درویش تر از آن بود که به عواید زیادتر استادی دلشاد کند . وی دل‌باخته دانش بود و برای دانش اندوزی حاضر بود فقط به آشنایی کوچک و لقمه ای اندک بسنده کند ، چنانکه در سال ۱۹۴۴ میلادی چون از کار استادی کناره گرفت و در کمبریج گوشه نشینی اختیار کرد عملاً نشان داد که پس از عمری زحمت نسبت به مادیات کاملاً بی‌اعتناست . یکی از دوستان نزدیک مینورسکی حکایت می کند که وقتی در کمبریج او را در

1- Sir Denison Ross

2- The School of Oriental & African Studies

خانه کوچکش دیدم و از حالش جويا شدم با روئی گشاده جواب مرا با این رباعی منسوب به خیام داد :

در دهر هر آن که نیم نانی دارد،

یا درخور خویش آشیانی دارد،

نی خادم کس بود نه مخدوم کسی،

گو، شاد بزی که خوش جهانی دارد. \* (۴)

پس از رسیدن به سن بازنشستگی و رفتن به کمبریج مینورسکی فقط يك سالی را دوباره به تدریس سرگرم شد و آن سال تحصیلی ۱۹۴۸/۴۹ بود که در دانشگاه فواد اول در قاهره گذرانید. اما در این دوران به مانند سالیانی که در لندن سرگرم تدریس بود مرتباً در کنگره‌های مختلف خاورشناسی و ایران شناسی شرکت می‌جست و در واقع شرکت در جشن هزاره فردوسی را یکی از غرور آمیزترین رویدادهای دوره عمرش می‌شمرد. شادروان مینورسکی از رفتن به ایران، شرکت در جشن یاد شده، و بازگشت به انگلیس داستانهای جالبی داشت که همیشه برای دوستان و آشنایانش نقل می‌کرد. نقل یکی از این داستانها را که مؤلف کرا را از زبان آن شادروان شنیده است در اینجا بی‌مناسبت نمی‌داند. مینورسکی حکایت می‌کرد که پس از بازگشت از ایران هنگام بیرون آمدن از ایستگاه ویکتوریای لندن متوجه می‌شود که بلیت قطار را گم کرده است، در عوض از جیب جلیقه خویش نشان شیر و خورشیدی را که از دست اعلیحضرت رضا شاه در مراسم جشن هزاره فردوسی گرفته بود بیرون می‌آورد و به ممیز ایستگاه نشان می‌دهد. خودش می‌گفت «بمجردی که چشم ممیز بر آن نشان افتاد قامت راست کرد و يك سلام نظامی

غرائی بما داد و با دست به خانم و بنده اشاره کرد که بفرمائید ! « مینورسکی هرگز ترك تابعیت نگفت و با آن که بیشتر عمر خویش را در خارج از مرزهای روسیه گذرانید تا بازپسین لحظه زندگی در روسیه برای خودش حق آب و گل قائل بود. شاید احساساتی‌ترین لحظات زندگی مینورسکی دقیقی بود که در سال ۱۹۶۱ میلادی پس از نزدیک به نیم سده دوری از زادبوم خویش، دوباره چشمش به خاک روسیه افتاد. در آن سال که کنگره جهانی خاورشناسان در مسکو تشکیل گردیده بود به اصرار از وی و مادام مینورسکی دعوت کردند که در آن کنگره شرکت جوید. ماجرای آن سفر دور و دراز در روسیه و خاطرات دلکش دیدار مجدد وطن را مینورسکی بطور پراکنده در چند جا ضبط کرده است. به نظر من جالب‌ترین این خاطرات از خلال دوسه‌سطری هویدا است که به یکی از دوستان خویش نوشته است :

در زندگی ما اتفاق کاملاً غیرمنتظری رخ داده است که در حقیقت می‌توان آن را معجزه پنداشت : پس از چهل و چهار سال محرومیت و دوری از وطن خود اکنون به دیدار آن توفیق یافتیم . . . در آن سفر به اقامتگاه ما که در طبقه بیست و چهارم میهمانخانه واقع شده بود، میهمانان گوناگون می‌آمدند، از آن جمله مردی بود که گفت من فقط آمده‌ام تا شما را نظاره کنم زیرا شنیده‌ام که شما شخصی افسانه‌ای هستید . \* (۵)

در عصری که واقعاً کسب دانش بخاطر دانش افسانه‌شده و دانش پژوه حقیقی حکم کبریت احمر را پیدا کرده است مسلماً پژوهشگری که بر دوازده زبان مختلف تسلط داشته و صاحب دست کم دوست ترجمه و

تألیف باشد باید شخصی افسانه‌ای بشمار آید. از ویژگیهای مینورسکی آن که در خلال دست‌کم هفتادسال پژوهش و نویسندگی هرگز اورا خالی از وسواس، دقت و موشکافی نمی‌بینیم و میان نحوهٔ تتبع وی در مقاله‌هایی مانند **فرقه اهل حق** که در آغاز به‌سال ۱۹۲۰ میلادی (۱۲۹۹ خورشیدی) در پاریس نوشت و مجموعه پژوهشهای وی در **بارہ تاریخ قفقاز** که به‌همراهی بحثی در **بارہ تاریخ گنجه** و مطالبی از **جامع الدول منجم** باشی در سال ۱۹۵۵ میلادی (۱۳۳۴ خورشیدی) منتشر ساخت چندان تفاوتی نمی‌بینیم. بهترین معیار وسواس و دقت و موشکافی این استادگرا نمایه بیست مقاله وی به انگلیسی با پاره‌ای از متون فارسی است که زیر عنوان 'از طرف دانشگاه تهران به چاپ رسیده و بدین نحو پاره‌ای از مقاله‌های بسیار قدیمی وی محفوظ مانده است.

هر چند ذکر **تک تک** مقالات، رساله‌ها و کتابهای مینورسکی خود کتابی علیحده می‌خواهد اما ممکن نیست زندگی نامه مختصر آن پژوهشگر عالیقدر را نوشت و از ذکر پاره‌ای از آثار مهم وی صرف نظر کرد. از آن جمله است پژوهشهای مینورسکی در **بارہ دیلمیان** که ابتدا به فرانسه در ۱۹۳۲ میلادی نشر یافت. **طرحی برای تاریخ نادر شاه** که دو سال بعد در پاریس منتشر گردید نه فقط توسط دانشمند فقید رشید یاسمی به فارسی گردانیده شد بلکه اساس کار و الگوی **دکتر لارنس لاکارت**<sup>۲</sup> برای تاریخ جدیدی از نادر شاه قرار گرفت. سه سال بعد (در ۱۹۳۷ میلادی) مینورسکی ترجمه دقیقی با حواشی از روی جغرافیای **حدود العالم** که در نیمه دوم سده چهارم هجری نوشته شده است منتشر

ساخت. مقاله‌های وی درباره **ویس و رامین**، **خاقانی** و **آندرنیکوس**، **چین**، **ترکان** و **هند**، ورسالات وی درباره **خلاصهٔ عالم آرای امینی** تألیف مورخ عهد یعقوب آق قویونلو، **فضل‌اله پسر روزبهان خنجی** زیر عنوان ایران در خلال سالهای ۱۴۷۸ و ۱۴۹۰ میلادی (۸۸۳ تا ۸۹۶ ه. ق.) که در ۱۹۵۷ میلادی در لندن چاپ شد و **تاریخ شروان و در بند** نقل از کتاب **جامع الدول منجم** باشی که سال بعد زیر چاپ رفت و هم‌چنین ترجمه رساله **قاضی احمد پسر میر منشی** که زیر عنوان **خطاطان و نقاشان** منتشر گردید همه در بانی مالامال از اطلاعات تاریخی و جغرافیائی و ادبی است. آثار مینورسکی به قدری متعدد و فراوان و مورد نیاز پژوهشگران است که امروزه ممکن نیست شخص چند روزی گام به کتابخانه‌های اروپا و آمریکا نهد و در خلال آن مدت به‌مناسبتی مجبور نشود به یکی از آثار آن استادکم نظیر مراجعه کند.

به‌شهادت بسیاری از دوستان مینورسکی، آن محقق ارجمند صرف‌نظر از روسی که زبان مادریش بود بر فرانسه، انگلیسی، لاتینی، یونانی، آلمانی، ایتالیائی، عربی، ترکی، فارسی، ارمنی و گرجی تسلط داشت و به بسیاری از این زبانها مقالات تحقیقی نوشته است. خود مینورسکی ظاهراً تا مدت‌ها چنین می‌پنداشت که فقط می‌تواند به زبان روسی آن سان که میل داشت ادای مقصود کند. شاید این توهم تا اندازه‌ای معلول علاقه شدیدی بود که آن دانشمند آزاده به خاک روسیه داشت؛ اما به هر تقدیر گذشت زمان نشان داد که مینورسکی می‌تواند دشوارترین مسائل را به زبان فرانسه و یا انگلیسی روانی بگوید و بنویسد، چنان که نوشتن و سخن گفتن به فارسی را نیز بهیچ رو دشوار نمی‌دید. مؤلف

که درسفر از تهران به لندن، درخزان سال ۱۳۳۲ خورشیدی با استاد و مادام مینورسکی همسفر بود هیچگاه بیانات شیرین استاد را که همواره باچاشنی یکی از ضرب‌المثلهای زبان فارسی همراه بود فراموش نمی‌کند به‌ویژه که آشنائی و سپس دوستی بیست ساله خویش را با استاد سید محمد علی جمال‌زاده، پیشگام داستان‌سرایی در ایران، مرهون معرفی و عنایت آن فقید می‌داند. شاید بهترین نمودار و گواه غلاقه شدید مینورسکی به ادبیات میهن ما و زبان ما همانا نامه‌ای باشد که وی در تاریخ چهاردهم ماه مارس ۱۹۵۵ به فارسی خطاب به جمال‌زاده نوشته است :

گرچه من حقوق ولادم را نگاه می‌دارم ولی بیش از پنجاه سال است که روزی نگذشته که فکر ایران نکرده یا چند سطر درباره ایران نخوانده و یا ننوشته باشم. من به اصطلاح روسها با ایرانیان چند پوط نمک خورده‌ام پس خودتان می‌توانید حدس بزنید که وطن دوم بنده کجاست. \* (۶)

در آستانه نودسالگی مینورسکی همه‌روزه اظهار ناراحتی می‌کرد، مدت‌ها بود که دیگر بالا رفتن از پلکان خانه مسکونی خویش را در کمبریج ناممکن می‌یافت. قلبش ضعیف ریه‌هایش به سبب کهولت ناسالم و چشم‌هایش تقریباً نابینا شده بود و این نایبائی که در بازپسین روزهای عمر مانع از خواندن و نوشتن می‌شد بیش از هر نقص بدنی دیگر او را عذاب می‌داد. همزمان با نوروز سال ۱۳۴۵ مردی که معنی زندگی را فقط در کسب دانش یافته بود در برزخ میان هستی و نیستی جای داشت و پزشکان امیدی نداشتند که وی شب را به‌روز آورد. با اینهمه تلاش

وی چهار روز بدر از اکشید تا در پنجم فروردین در ساعت پنج بامداد با کشیدن نفس عمیقی قلبش از حرکت باز ایستاد و شمع زندگی خاموش شد.

مینورسکی به هنگام مرگ سخت افسوس می‌خورد که دو کار را ناتمام گذاشته است. اولی ترجمه حدود العالم بود که می‌خواست با تصحیحات و حواشی تازه‌ای برای دومین بار چاپ کند و دومی کتاب ترکستان بار تلند بود که می‌خواست پس از تصحیح و تحشیه کاملتری آن را برای سومین بار به چاپ رساند و این هر دو کار را زن دانشمند و دلسوزش مادام مینورسکی پس از درگذشت شوهر عزیزش بر عهده گرفت.

## منابع و توضیحات فصل چهاردهم

- ۱- ن. ك. به مقاله تیمسار امان‌الله جهانبانی در شماره مسلسل ۲۱۵ مجلهٔ یغما. چاپ تهران - خرداد ۱۳۴۵.
- ۲- از نامه مینورسکی به جهانبانی - ص ۱۱۶ همان شماره از مجله یغما.
- ۳- از پیام تقی‌زاده در رثاء مینورسکی - نقل از ص ۹۹ شماره مسلسل ۲۱۴ مجله یغما چاپ تهران ۱۳۴۵.
- ۴- از مقاله جهانبانی در رثاء مینورسکی در شماره مسلسل ۲۱۵ مجله یغما.
- ۵- از همان مقاله - ص ۱۶۳ - خرداد سال ۱۳۴۵.
- ۶- نامه جمال‌زاده به مجله یغما. شماره مسلسل ۲۱۴. ص ۱۰۶. شماره دوم سال نوزدهم. تهران اردیبهشت ۱۳۴۵.

## فصل پانزدهم

## پژواک نغمه پردازی از شیراز

در بیان ترجمه آثار سعدی و مترجمان گلستان و بوستان

ناشناخته ماندن سعدی - فرانسیس گلاوین و پندنامه - جیمس دیومولین - ترجمه جیمس راس - بوستان و ترجمه فالكوفر - شرح گلستان ریاض علی - ترجمه ایست ویک - گلستان فرانسیس جانسون - عقد منظوم - ترجمه سومین باب بوستان - ترجمه جدید محی‌الدین - بوستان پلاتس - ترجمه‌های روبن لوی - پندنامه سعدی و ترجمه ولاستون - طیبات به انگلیسی - کینگ و نیکلسون - برتون - آربری و رهاات ساک - زندگی سه تن مترجمان مشهور - بازرگان دروغی از یزد - زیارت کعبه - برتون و ترجمه هزار و یکشب - خدمات و آثار آتورجان آربری.

برای نخستین بار نزدیک به دوسده پیش فرانسیس گلادوین<sup>۱</sup> از افسران انگلیسی در خدمت ارتش بنگاله و از هواخواهان نایب السلطنه هندوستان بخش کوچکی از اندرزهای شیخ اجل سعدی را از فارسی به انگلیسی برگردانید و آن را زیر عنوان پندنامه شیخ سعدی به سال ۱۷۸۰ میلادی (۱۱۹۵ ه.ق.) در کلکته انتشار داد. فرانسیس گلادوین چنان که پیشتر اشاره کرده‌ام از پیشگامان تدریس و ترویج زبان فارسی است. گروهی از افسران ارتش انگلیس که در هندوستان به خدمت گماشته شدند زیر دست فرانسیس گلادوین دستور زبان فارسی را فرا گرفتند و دستور زبانی که وی مدون ساخته بود نزدیک به نیم سده تنها راهنمای نوآموزان زبان فارسی در بریتانیا شمرده می‌شد، و همو بود که برای نخستین بار مجموعه‌ای از واژه‌های فارسی را که از زبان عربی مشتق گردیده است زیر عنوان راهنمای زبان فارسی<sup>۲</sup> به سال ۱۸۰۰ میلادی در کلکته منتشر ساخت. اما افتخار ترجمه و نشر بخشی از کتاب گلستان از آن جیمس دیومولین<sup>۳</sup> گردید که در ۱۸۰۷ میلادی ترجمه‌وی به همراهی توضیحات و یادداشت‌هایش در کلکته انتشار یافت. شانزده سال بعد در ۱۸۲۳ میلادی ترجمه دیگری از گلستان سعدی با دیباچه‌ای متضمن شرح احوال و جزئیات زندگی شیخ مصلح‌الدین به همت جیمس راس<sup>۴</sup> نامی که از آموزگاران زبان فارسی در انگلستان بود به چاپ رسید.

شهرتی که اندرزهای نغز سعدی در میان علاقه‌مندان به زبان و ادب

(۱۹۷۰ - ۱۷۸۰ م.)

ا عراق نیست اگر بگوئیم که در خلال سیصد سال گذشته عاشقان ادبیات فارسی در بریتانیا و همه کسانی که دل‌درگرو دیوانهای سخن‌سرایان ایران بسته و رنج فراگرفتن زبان مادری ما را بر خود هموار ساخته‌اند مقدمات کار را با خواندن و از بر کردن بخش‌هایی از گلستان سعدی و یا بیت‌هایی چند از کتاب بوستان شیخ اجل آغاز کرده‌اند. با این همه هنوز سعدی مانند فر دوسی، چنان که بعداً خواهیم گفت در نزد مردم انگلیس و انگلیسی‌زبانهای جهان ناشناخته مانده است. تعداد مترجمان آثار پراکنده سعدی، از گلستان گرفته تا خواتیم و طیبات از بیست و دو تن فزونتر نیست و در میان ترجمه‌های چاپ شده تنها دوسه تا با اصل مطابقت دارد و تا حدودی موسیقی، روانی، لطف و زیبایی سخنان سعدی در آن ترجمه‌ها حفظ شده است.

1- Francis Gladwin

2- The Persian Guide

3- James Dumoulin

4- James Ross

فارسی در انگلستان پیدا کرده بود فوربز فالکونر<sup>۱</sup> یکی دیگر از معلمان زبان فارسی را به معرفی بوستان برانگیخت. در سال ۱۸۳۸ میلادی فوربز فالکونر متن فارسی منتخبی از کتاب بوستان را برای مزید آگاهی دانش جویان زبان فارسی در لندن به چاپ رسانید. رغبتی که دانش جویان و دوستان آن آثار سعدی نشان دادند سبب گردید که فالکونر بخشی از بوستان را زیر عنوان *نیکمرد و گناهکار*<sup>۲</sup> برگزیند و متن ترجمه را یک سال بعد (۱۸۳۹ م.) با هم انتشار دهد. پنج سال پس از آن که ترجمه بخشی از بوستان به همت فوربز فالکونر به چاپ رسیده بود نخستین شرح گلستان برای مزید آگاهی افسران انگلیسی به کوشش *مولوی ریاض علی* در ۳۶۴ صفحه در بمبئی انتشار یافت (۱۸۴۴ م.). همزمان با انتشار شرح گلستان یکی دیگر از مأموران وزارت خارجه انگلیس *ادوارد ایست و یک*<sup>۳</sup> که فریفته نثر سعدی گردیده بود سودای چاپ جدید و صحیحی از کتاب گلستان را در سر داشت. ایست و یک کاردار سفارت بریتانیا در تهران که من درجائی دیگر به تفصیل از نوشته هایش در باره خراسان سخن گفته ام \* (۱) به سال ۱۸۵۰ م. متن صحیح و پاکیزه تری از گلستان را به همراه واژه نامه مفصلی به چاپ رسانید که آن کتاب به چاپ *هارتفورد*<sup>۴</sup> اشتهار دارد. البته این مقدمه کار اساسی و با اهمیت ایست و یک بود که دو سال بعد (۱۸۵۲ م.) انتشار یافت. غرض از آن کار اساسی گلستانی بود که ادوارد ایست و یک آن را به انگلیسی گردانیده و حاوی نثر و نظم بود؛ و خواننده

1- Forbess Falconer

2- The Saint And the Sinner

3- Edward B. Eastwick

4- Hertford

علاقه مندر را با جزئیات احوال و ویژگیهای زندگی سعدی آشنا می ساخت. این نشریه دوم بنگاه هارتفورد مشتمل بر نسیصد و یازده صفحه می شد. و اما دومین منظومه که زیر عنوان *عشق یا سومین باب از بوستان سعدی* در ۲۱۱ صفحه در سال ۱۸۸۸ م در لندن چاپ شد اثر طبع دانشمند انگلیسی *سرادوین آرنولد*<sup>۱</sup> بود. آرنولد افکار و کلمات سعدی را به عاریت گرفته و در منظومه خویش برای عاشق و معشوق خیالی مجلس انس و گفتگویی در باغ تاج محل معروف در آگره ترتیب داده است. شاید این دور نمای خیال انگیز و فریبا سبب گردیده است که منظومه آرنولد بیشتر در اذهان خوانندگان جاگیرد.

در فاصله انتشار دو منظومه یاد شده، خود کتاب بوستان دست کم یک بار در دو بیست و هفت صفحه برای مزید استفاده افسران ارتش انگلیس در هندوستان به چاپ رسید که تاریخ انتشار این چاپ در کلکته به سال ۱۸۸۲ م. (۱۳۰۰ ق) بود. هفت سال پس از انتشار آن متن بار دیگر متن و ترجمه جدیدی به همت یکی دیگر از دانش پژوهان هند *ضیاءالدین غلامحی الدین* در ۲۸۲ صفحه در بمبئی به چاپ رسید. این بوستان چاپ بمبئی که گاهی از آن به نسخه ۱۸۸۹ تعبیر شده است حواشی دقیق و توضیحهای مفصلی دارد که کار فاضلانه یک نفر ادیب انگلیسی *روشفور دایویس*<sup>۲</sup> است.

در خلال بیست سال پس از انتشار متن و ترجمه گلستان و واژه نامه ادوارد ایست و یک دست کم دوبار دیگر گلستان با واژه نامه به چاپ رسید.

1- Sir Edwin Arnold

2- Rochfort Davis

بار نخست گلستان را فرانسویس جانسون<sup>۱</sup> نامی تصحیح کرده بود که متن فارسی وی را در سال ۱۸۶۳ م (۱۲۷۹ هـ. ق.) بنگاه انتشارات هارتفورد منتشر ساخت؛ بار دوم متن فارسی را ادیب انگلیسی دیگری به نام نیسان<sup>۲</sup> با اعراب و نقطه گذاری در شهر کلکته به سال ۱۸۷۱ م. در ۲۴۱ صفحه به چاپ رسانید.

از اواخر سده هجدهم میلادی به بعد استادان زبان فارسی در هندوستان و هندوانی که رغبت فراوانی به فراگرفتن زبان فارسی داشتند قطع نظر از گلستان و بوستان سعدی به خواندن و ترجمه انوارسپیلی نیز راغب گردیدند. با این همه در بیست ساله آخر آن سده دو مجموعه منظوم که بر داستانهای بوستان سعدی بنیاد نهاده شده بود منتشر گردید که نخستین آنها عقد منظوم نام داشت. عقد منظوم گزیده‌ای از چند داستان بوستان سعدی است که دانشوری هندی موسوم به عدالت خان آن داستانهای را به زبان انگلیسی برگردانیده و مقدمه‌ای نیز بر منظومه خود نگاشته است. عقد منظوم عدالت خان در اندک مدتی شهرتی بسزای پیدا کرد و چندین بار در کلکته به چاپ رسید که مرغوبترین همه سومین طبع آن کتاب مشتمل بر ۱۹۴ صفحه است.

انتشار ترجمه بوستان غلام محی‌الدین پاره‌ای از محققان انگلیسی را به تکاپو انداخت تا زمینه را برای شناخت بیشتر آن مجموعه مقنن فراهم سازند. به همین سبب انگلیسی دانشمندی موسوم به ج. تی. پلاتس<sup>۳</sup> دو تن از ادیبان مسلمان هند: صفدرعلی و

1- Francis Johnson

2- W. Nassan lees

3- J. T. Platts

جمال‌الدین میرمنشی را به تهیه متن پاکیزه‌ای از بوستان واداشت که آن متن به همراه توضیحاتی به قلم ا. راجرز<sup>۱</sup> در دو بست و هفتاد و پنج صفحه به سال ۱۸۹۱ م. در لندن و کلکته به چاپ رسید. اما تاریخ انتشار نخستین ترجمه بوستان غلام محی‌الدین تا دومین ترجمه آن بیست و دو سالی طول کشید و در ۱۹۱۱ میلادی بود که ترجمه کاملتر بوستان با مقدمه‌ای بقلم هارت ادواردز<sup>۲</sup> در جزو سلسله انتشارات سخنان بخردان خاور زمین<sup>۳</sup> در لندن به چاپ رسید. ناگفته نماند که در واقع فرانسویس گلاوین<sup>۴</sup> نخستین مترجم گلستان را باید معرف بوستان نیز دانست. \* (۲) بدبختانه از نخستین ترجمه گلاوین متنی در دست ما نیست و آنچه برای آخرین بار به سال ۱۹۲۸ میلادی در لندن منتشر شده است داستانهایی از بوستان<sup>۴</sup> نام دارد که آن را استاد سالخورده روبن لوی<sup>۵</sup> در صد و پنجاه و نه صفحه منتشر ساخته است.

خوشبختانه فهرست ترجمه‌های انگلیسی آثار جاودانی شیخ اجل بدین جا پایان نمی‌یابد و دست کم می‌توان هشت فقره دیگر بر این سیاهه افزود که پنج تا از آنها ترجمه گلستان است و سه‌تای دیگر به ترتیب: پندنامه سعدی، کتاب بدایع و مجموعه طیبیات.

ترجمه ج. تی. پلاتس از کتاب گلستان در ۳۵۶ صفحه به سال ۱۸۸۹ میلادی در لندن به چاپ رسید که بعدها دوسه بار نیز تجدید چاپ شد. با آن که ترجمه پلاتس روان و رسا و شیرین است هرگز از رونق بازار فرانسویس گلاوین نکاست چنان که پنج سال پس از انتشار ترجمه

1- A. Rogers

2- A. Hart Edwards

3- Wisdom of The East

4- Storeis of Bustan

5- Ruben Levy

پلاتس گلستان گلاوین مجدداً درصد و شصت و شش صفحه در بمبئی به چاپ رسید. دو سال بعد (۱۹۰۶ م) گزیده‌ای از اندرزهای پراکنده شیخ به فارسی و هم‌چنین ترجمه آنها به انگلیسی با مقدمه جامعی زیر عنوان *پندنامه سعدی*<sup>۱</sup> درنود و نه صفحه در لندن منتشر گردید. این مجموعه بیشتر حاوی اندرزهای سعدی در بوستان است به‌خامه سر آرثور ولاستون<sup>۲</sup> یکی از ادیبان مشهور بود. ترجمه ولاستون به حدی پسندیده افتاد که در سال ۱۹۰۸ مجدداً چاپ شد و چون از آن پس تاکنون دیگر به حلیه طبع آراسته نشده است مثل بسیاری از ترجمه‌های گلستان نایاب است.

بیست سال پس از انتشار پند نامه سعدی چاپ آرثور ولاستون دانشمند دیگری که از عربی دانه‌ای بنام بود به ترجمه *طیبات سعدی* دست زد. کتاب *طیبات* با ترجمه *سر لوکاس کینگ*<sup>۳</sup> که به سال ۱۹۲۶ میلادی در لندن انتشار یافت مقدمه فاضلانهای *بقلم رینولد نیکلسون*<sup>۴</sup> داشت. رینولد نیکلسون مترجم مشهور کتاب *مثنوی* معنوی در آن مقدمه به اهمیت مقام شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی و افکار عرفانی وی در ادبیات ایران اشاره کرده بود. از غرائب تصادفها آن که در همان سال کتاب *بدایع* شیخ نیز با ترجمه *سر لوکاس وایت*<sup>۵</sup> و در آمد کوتاهی به‌خامه رینولد نیکلسون یاد شده در برلن منتشر گردید. این متن فارسی *بدایع* و ترجمه انگلیسی آن بطرز بدیع و نفیسی چاپ شده بود و مقدمه

- |                     |                            |
|---------------------|----------------------------|
| 1- Scroll of Wisdom | 2- Sir Arthur N. Wollaston |
| 3- Sir Lucas King   | 4- Reynold A. Nicholson    |
| 5- Sir Lucas White  |                            |

فاضلانهای به‌فارسی داشت که آن را *دکتر تقی ارانی* نوشته بود. در پایان این مبحث بی‌مناسبت نیست از سه ترجمه انگلیسی دیگری که از روی گلستان سعدی صورت گرفته و در خلال سی و پنج سال گذشته در انگلستان منتشر شده است یاد کنیم: نخستین این ترجمه‌ها از آن خاورشناس مشهور *سر ریچارد برتون*<sup>۱</sup> است با تابلوهائی که نقاش انگلیسی *جان کتل ول*<sup>۲</sup> برای کتاب کشیده است. ترجمه برتون بسیار زیبا و روان است و شاید بتوان آن را یکی از ممتازترین ترجمه‌های گلستان نامید. گلستان یاد شده در دوست و پنجاه و شش صفحه آخرین بار بتاريخ ۱۹۲۸ میلادی در انگلستان منتشر گردید. دیگر ترجمه دو باب از ابواب گلستان در *سیرت پادشاهان و اخلاق درویشان* بقلم *پروفسور آربری*<sup>۳</sup> است که درصد و ده صفحه به سال ۱۹۵۴ در لندن نشر یافته است. سومین و آخرین ترجمه گلستان سعدی از آن *ادوارد رهات ساک*<sup>۴</sup> است که ادیب دیگری *آرچر*<sup>۵</sup> نام بر آن دیباچه و توضیحاتی نوشته است. این کتاب در دوست و شصت صفحه به سال ۱۹۶۴ میلادی با مقدمه‌ای بقلم *ویکنس*<sup>۶</sup> در لندن به چاپ رسیده است.

از آنچه گفتیم چنین نتیجه می‌گیریم که در خلال دوست سال گذشته گروهی از اربابان ذوق و اهل فضل در شناساندن آثار شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی به مردم انگلیسی زبان کوشش ورزیده‌اند. از این گروه امروزه نام سه تن بیش از دیگران در خاطر ما باقی مانده

- |                       |                    |
|-----------------------|--------------------|
| 1- Sir Richard Burton | 2- John Kettelwell |
| 3- A. J. Arberry      | 4- Edward Rehatsek |
| 5- W. G. Archer       | 6- G. M. Wickens   |

است . آن سه تن به ترتیب عبارتند از ادوارد ایستویک ، سر ریچارد برتون و آرثور آبربی که با چند کلمه‌ای در باره هر یک از آنها مبحث مربوط به ترجمه آثار سعدی را به پایان می‌آوریم .

**ادوارد ایستویک**<sup>۱</sup> که در ۱۸۱۴ میلادی بدنیا آمد پس از فراغت از تحصیل در دانشگاه آگسفورد به سنت معهود متوجه هندوستان گردید و در پیاده نظام فوج بمبئی آغاز به خدمت کرد . بزودی مقامات لشگری به نبوغ و درایت ایستویک به ویژه در مسائل اداری واقف شدند و به همین سبب او را به سازمان اداری حکومت بمبئی منتقل ساختند ؛ اما آب و هوای بمبئی با مزاج ایستویک جوان سازگار نبود . بر اثر بیماری درازمدتی وی هندوستان را ترک گفت و دوباره متوجه زاد و بوم خویش گردید . در ۱۸۴۵ که ایستویک فقط سی و یک سال از عمرش می‌گذشت او را به سمت استاد زبان و ادبیات هندوستانی در دانشکده هیللی بوری<sup>۲</sup> که وابسته به شرکت هند شرقی بود منصوب کردند . ایستویک از بودن در انگلستان بهره دیگری نیز گرفت و آن تکمیل تحصیلات حقوق قضائی بود . در ۱۸۶۰ میلادی وی را به سمت دبیر وزیر مختار انگلیس به تهران فرستادند و چندی بعد دبیر خصوصی لرد سالز بوری معروف ، وزیر امور هند شد . ایستویک در ۶۹ سالگی به سال ۱۸۸۳ میلادی (۱۳۰۰ ه . ق .) درگذشت .

ریچارد برتون<sup>۳</sup> که ترجمه وی را از روی کتاب گلستان یکی از ممتازترین ترجمه‌ها به زبان انگلیسی خواندیم هفت سال پس از

1- Edward Backhouse Eastwick 2- Haileybury College

3- Richard Burton

ادوارد ایستویک در نوزدهم ماه مارس ۱۸۲۱ میلادی (۱۲۳۶ ه . ق .) در شهرستان هارنفوردشیر<sup>۱</sup> در انگلستان قدم به عرصه وجود نهاد . دوران تحصیلش در آگسفورد کوتاه بود و مایه بلندی نام وی نگردید . معلم وی پزشکی بود به نام گرین هیل<sup>۲</sup> که خود به تحصیل زبان‌های مشرق زمین پرداخته بود و رساله‌ای از کتاب الجدری و الحصبه را به زبان انگلیسی ترجمه کرده بود .

به کمک این معلم و یکنفر اسپانیائی که به زبان عربی احاطه کامل داشت ریچارد برتون بتدریج زبان عربی را فرا گرفت و در دوران جوانی چنان عشق به مطالعه آثار مشرق زمین پیدا کرد که آینده خود را جز در پی کسب اطلاع بر احوال مردم مشرق زمین چیزی نمی‌دانست . بعداً به ارتش هندوستان پیوست . برتون نظام را دوست نداشت اما دست کم از این راه فرصت مسافرت به مشرق زمین را پیدا می‌کرد . در سال ۱۸۴۲ م . (۱۲۵۸ ه .) با درجه ستوانی به پیاده نظام بمبئی وارد شد و هفت سال بعد را در هندوستان گذرانید . خوشبختانه بیشتر این مدت را وی در ایالت سند گذرانید که مرکز تعلیمات اسلامی در هندوستان محسوب می‌شد . چون طبع برتون به انجام وظائف لشگری قانع نبود به مطالعه ادبیات و تکمیل زبان عربی و فرا گرفتن فارسی مشغول شد . ادبیات اسلامی و عقاید فلاسفه و حکمای عرب و رسوم و عادات آن قوم نیز در این دوره از زندگی همواره ذهن ریچارد برتون را به خود مشغول می‌داشت . وی درباره نتیجه کوششهایش در زمینه فرا گرفتن دو زبان فارسی و عربی چنین نوشته است که در پایان سال اول فارسی را بخوبی

1- Hertfordshire

2- Green Hill

فراگرفت و آنقدر عربی میدانست که قادر به نوشتن و خواندن بود و به آسانی سخن میگفت.

به علاوه بر تون علاقه داشت هندوستان را آنطور که هیچ يك از کارگزاران دولت ندیده بود ببیند و به اخلاق و عادات مردم آن سامان آشنا شود. برای انجام این مقصود لازم بود که خود را به هیأت یکی از بومیان یا دست کم یکی از ساکنان مشرق زمین در آورد. خودش اعتراف کرده است که چاره‌ای جز تظاهر به «نیمه عرب و نیمه ایرانی بودن» نداشت. لذا بر تون باشجاعتی شگفت آور به انجام چنین طرحی پرداخت و همه جا خود را تاجری از اهالی یزد به نام میرزا عبدالله خواند. نتیجه مسافرتها و جهانگردیهایش مقاله‌های مفصل و شیرینی بود که درجراید و مجله‌های وزین به چاپ رسید.

در ۱۸۴۹ م. ریچارد برتون به انگلستان برگشت و تهیه مقدمات سفری را دید که سالیان سال آرزوی آن را در سر پخته بود و آن سفر اکتشافی عربستان بود. در این کار انجمن شاهی جغرافیائی لندن پشتیبان او گردید، چه این انجمن همواره جغرافیادانها و بسط علم و معرفت به خاور زمین را تشویق می‌کرد. پس از تدارکهای گوناگون و فراگرفتن انواع هنر از جمله ساختن نعل و رموز نعل بندی بر تون در آوریل ۱۸۵۳ آغاز سفر کرد. ابتدا يك ماه وی در اسکندریه درنگ کرد و در محضر شیخی به فراگرفتن عادات و رسوم اعراب و خواندن قرآن کریم مشغول بود و آنگاه از طریق قاهره به سوئز رفت و از آنجا خود را به مدینه رسانید.\* (۳) بر تون پنج هفته‌ای را در مدینه گذراند و همه جا گرامیش داشتند. وی مدینه را شهر آرام و روزبهی دید که در حدود

۱۶۰۰۰ نفر جمعیت داشت. سرانجام از راه طایف به مکه رهسپار شد. در یازدهم سپتامبر همان سال بر تون به مکه رسید و بی درنگ به دیدن خانه کعبه رفت. وی درباره این خاطره خوش چنین نوشته است:

آخر با تنی کوفته در برابر کعبه قرار گرفتم. اینجا خانه امید گروه گروه مردم است. در اینجا از آثار مصر باستان اثری و از زیبایی و هماهنگی بناهای ایتالیا و یونان نشانی نیافتم و از آن زیبایی غریب و پرابهتی که ویژه پرستشگاههای هندوان است ذره‌ای ندیدم. با این همه منظره‌ای بی‌عدیل و عجیب بود. در آن لحظه اندیشیدم که چه انگشت شمارند مردمانی که چشم بر خانه کعبه دوخته‌اند و به جرات توانم گفت که در میان همه نیایش کنندگان که حریم کعبه را لمس می‌کردند و می‌گریستند و با دل‌هایی از شوق لرزان خود را بر سنگ می‌فشرده در آن لحظه هیچکس را یارای آن نبود که به کنه احساسات این زائری که از بلاد دور دست شمال آمده بود پی برد؛ گوئی اساطیر عرب به زبان آمده بود و حقیقت می‌گفت و پرده کعبه بر اثر بال افشاندن فرشتگان آسمان و نه بر اثر نسیم مطبوع بامدادی می‌لرزید. اما سزاوار است با فروتنی خستو شوم که آنان نشئه شوق دینی بودند و من سرمست تفاخر گشته بودم. \* (۴)

بر تون بعد از آنکه اندک مدتی در مکه ماند رو به جده آورد و در بیست سپتامبر همان سال به سوی سوئز و بالاخره به انگلستان عزیمت کرد. برای آنکه بر تون به مکه سفر کند مجبور بود خود را مسلمان قلمداد کند و چون به زبان فارسی بهتر از دیگر زبانها تکلم میکرد بر خود نامی ایرانی نهاد. اما متوجه شد که سفر یکنفر شیعه به حج خالی

از اشکال نخواهد بود؛ لذا تصمیم گرفت که مابقی راه خود را یکنفر افغانی متولد هندوستان بخواند. ظاهر آ برتون به خوبی از عهده این کار برآمد اما در مواردی نزدیک بود به هویت او بدگمان شوند. برتون در سفر نامه خود شرح می‌دهد که چگونه در قاهره بی آنکه خودش خواسته باشد به چنگ جمعی از سپاهیان آلبانی می‌افتد و مجبور به نوشیدن شراب می‌شود و با آن که هویت او مکتوم می‌ماند از حیثیت و اعتبارش کاسته می‌گردد.

بعد از سفر برتون به مکه در انگلستان کردارش را حمل بر عدم امانت کردند و ناپسندیده شمردند. با اینهمه هیچ کس انکار نمی‌کرد که رفتن برتون به مکه و محسورشدن وی با اعراب از هر طبقه و درجه، نشانه درایت و کیاست و احاطه وی بر زبان و عادات و رسوم قوم عرب بوده است. کتاب وی که به سال ۱۸۵۵ (۱۲۷۲ هـ) منتشر شد با دقت و روشنی تمام شهر حجاز و مراحل مختلف رفتن به کعبه را شرح می‌دهد و تا به امروز سندگرانبها و معتبری است. این کتاب چندین بار به چاپ رسیده است و یکی از ارزنده‌ترین منابع اطلاعات جغرافیائی و اجتماعی عربستان قرن نوزدهم و داستان سفر حج بشمار می‌آید.

ریچارد برتون بعد از سفر عربستان عازم سیاحت و اکتشاف در صومالی و حبشه گردید. در آن هنگام اروپائیان نه صومالی را می‌شناختند و نه از حبشه آگاهی داشتند. بزرگترین توفیق برتون رفتن به حرار بود که تا به آن روز پای هیچ اروپائی به آن نرسیده بود. برتون خود را به هیات تاجری عرب درآورد و پس از سفری دراز و پرخطر به درون شهر حرار راه یافت. در آنجا با امیر شهر طرح الفت ریخت و سرانجام

هویت خود را فاش ساخت. برتون از این فرصت استفاده کرده دستور زبان حراری و کتابی نیز در احوال مردم و وضع آن سامان نوشت. سپس وی به بسیاری از نقاط جهان از جمله تانگانیکا، زنگبار، برزیل، پاراگوئه، امریکا و ایسلند سفر کرد و همراه ارتش به جنگ کریمه رفت و کنسول انگلیس در دمشق شد و در ۱۸۷۲ به اتفاق زنش کتابی درباره جغرافیای سوریه نوشت و چند سالی بعد در مصر به حفاری سرگرم گردید.

گوناگونی کارهای برتون را میتوان از کتابهایی که به چاپ رسانده است دید. علاوه بر سفرنامه‌ها صاحب ترجمه‌هایی از افسانه‌ها و ادبیات زبانهای مختلف است و حتی خود قصیده‌ای عرفانی به زبان انگلیسی دارد. از ۱۸۸۵ میلادی به بعد که کنسول انگلیس در تریست بود کمر همت به کار بزرگ دیگری بست که از لحاظ اهمیت به پای سفر مکه وی می‌رسید و آن ترجمه دقیقی بود به انگلیسی از اصل کتاب الف لیل که در شانزدهم مجلد به چاپ رسانید. برتون بر این کتاب مقدمه و حواشی بسیار دقیق نوشت و ادعای نقادانی را که اصل این کتاب را از داستانهای ایرانی نمی‌دانستند رد کرد. با آن که عده زیادی از ادبای عهد این ترجمه او را شاهکاری ادبی خواندند جمعی هم هنر او را بی‌عیب و نقص ندیدند و گروهی ترجمه این کتاب را منافی عفت دانستند. اما برتون همه جا در رد این گونه تهمت‌ها سخن بزرگان ما را بازگو می‌کرد که فرموده‌اند: نقل کفر را نمی‌توان کفر شمرد. ریچارد برتون در ۱۸۹۰ م. بدرود زندگی گفت.

آرتور جان آربری<sup>۱</sup> که تا کنون چندین بار از او یاد کرده‌ایم پانزده سال پس از مرگ برتون در ۱۹۰۵ م. (۱۲۸۴ خورشیدی) در شهر پرتسموث<sup>۲</sup> واقع بر کرانه جنوبی انگلستان بدینا آمد و پس از

1- Arthur John Arberry

2- Portsmouth